

اصل مطلب بیصبرند و طاقت شنیدن در آمد ندارند و اگر هم سخنوری
بجهتی در آمد کردن را مناسب میدانند برای اینکه حواس شنوندگان را
جمع کند یا خود را آماده گفتار نماید یا آنچه‌شان را آنچه‌شان ترکند یا
اذهان را متوجه بامری میدانند که میخواهد ایشان را از آن منصرف سازد
که بسوی دیگر توجه نماید و دفع اشتباهی کند البته در آمدش بادر آمدی
که در احوال دیگر میکند تفاوت خواهد داشت. در هر حال در آمد برای
جلب محبت و دقت شنوندگان و متمکین آوردن ایشان است و باید بمقتضای
حال و متناسب با موقع باشد. طبیعی باشد. پردر از مبادند مبتذل نباشد و
خارج از موضوع شود

سخن را خوب در آمد کردن کاری است دشوار و استادان سخنوری
همیشه سفارش کرده اند که در در آمد باید دقت و احتیاط کرد که اگر در
آعار سخن طبع شونده رمید ورنجید کار سخنور خراب و زحماتش باطل
است و بعضی از سخنوران این فقره را بهدتری اهمیت میدادند که اگر هم
در کار خویش مسلط بودند و احتیاج نداشتند گفتار خود را از پیش تهیه
کنند و بنویسند در آمد را تهیه کرده مینوشند و از بر میکردند باین نظر
که اگر در در آمد سخن خاطر شنوندگان را جاب کردند کار در باهی آسان
است و بکسانیکه عادتشان بر ایست که گفتار خود را تهیه میکنند و
مینویسند سفارش کرده اند که اول اصل گفتار را تهیه کنند و در آمد را
آخر دست بنویسند تا بتوانند آنرا درست با گفتار مناسب سازند و همین
فهره در دیباجه نویسی هم باید رعایت شود زیرا که دیباجه در کتاب مانند
در آمد سخنوری است

گاه هم میشود که سحبی که گوینده میخواهد بگوید خوش آیند

نیست. پس باید مطالب را چنان در آمد کند که از بدی تاثیرش تا بتواند بکاهد. گاهی در آمد باید چنان باشد که شنونده از آن پی برد که گوینده چه منظور دارد و این نوع در آمد را ادبا براعت استهلال میگویند و از صنایع می‌شمارند و در حقیقت گاهی بسیار خوش آیند است. اما این صنعت را چنان باید بکار برد که مزاحم اصل گفتار نشود و آنرا لغو نسازد و آنچه در دنبال گفته میشود تکرار نباشد که خسته کننده شود. همه قوای خود را در در آمد نباید بکار برد و برای بقیه گفتار هم باید ذخیره نگاه داشت و نیز در در آمد وعده‌های فراوان که در گفتار بآن وفا شود نباید داد. مخصوصاً در در آمد از حدت و حرارت کردن باید احتیاط نمود هر چند مواردی هست که خاطرها بر آشفته است و از آن آشفته‌گی باید متناعت یا استفاده کرد ولیکن در غیر این موارد باید در آمد آرام و سنگین باشد و شنوندگان را کم‌کم برای مقصودیکه هست از جلب توجه و اقباع یا تحریک احساسات و شور انگیزی مستعد نماید. در آمد باید ظریف و زیبا باشد هر چند این صفات در سراسر گفتار واجب است اما در در آمد واجب تر است. خوش مزگی و بخشنده آوردن و بقول معروف ادخال سرور در قلبها غالباً وسیله جلب شنوندگان است اما البته باید بیجا و متناسب باشد فروتنی و تواضع و خوش آمدگویی در در آمد غالباً بسیار مناسب است و بطور کلی استدر اجان و تدابیری که در سخنوری مکار است بالاختصاص در در آمد جا دارد

در آمد سخن بر حسب معمول گاه راجع بگوینده است برای دفع توهم‌هایی که ممکن است سبب باو باشد و جلب محبت و عواطف شنوندگان بسوی او یا ایجاد نفرت و بیزاری است بکسیکه با او معارض و مخالف

است. گاه برای دلربایی از شنوندگان است بوسیله خوش آمدگویی و ذکر مزایا و مفاخر و شئونات ایشان یا گفتگو از اموری که بآن دلپسندی دارند، گاه برای جلب توجه بموضوع گفتار است بجلوه گر ساختن اهمیت آن یا تازه و بدیع بودن آن یا اینکه چیزی است که محل علاقه شنوندگان است یا برای صلاح و فلاح دنیا یا آخرت ایشان سودمند یا واجب است در هر حال چنانکه گفته شد نکات مهمی که در در آمد باید رعایت شود طبیعی بودن سخن است و پرهیز از نصح و بهمتضای حال و مناسب مهم سخن گفتن و مزاج شنوندگان را در نظر گرفتن و تناسب کلام را از جهت کمیت و کیفیت با موضوع و زمان و مکان سنجیدن و البته همه این امور بسته بدوق سلیم و سلیمه مستقیم است

عادت مسلمانان بر این جاری بود که در خطابه و همچنین در دیباچه نگاری سخن را بحمد خدا و نعت رسول (و اگر شیعه بودند بمدح ائمه) در آمد میکردند و چون میخواستند وارد مطلب شوند آنرا به اما بعد که فصل الخطاب بود از در آمد جدا میساختند ولیکن غالباً حمد و نعت ایشانرا از تمهید عدمه بشرحی که بیان کردیم بی نیاز نمیساخت و در دنباله حمد و نعت باز بدر آمد مداومت میکردند و این امری طبیعی است خوبی در آمد سخن در نرد شعرای ما کاملاً مورد توجه بوده و در سرودن قصاید که نوعی از خطابه منظوم است حسن مطلع را واجب میسرودند

بخش سوم

طرح مطلب و تقسیم آن

سخنور پس از حاصل کردن مقصودیکه از درآمد داشت وارد مطلب میشود و آنرا طرح میکند در این باب دستوری لازم نیست قاعده کلی اینست که طرح مطلب باید روشن و واضح و صریح بوده و سخن مختصر و مفید و ساده و طبیعی و بی تصنع باشد.

ممکن است که سخنور چون میخواهد طرح مطلب کند آنرا اعلام نماید ولیکن بسا میشود که حاجت با اعلام بیست و گاهی اعلام نکردن بهتر است که شنوندگان بی آنکه متوجه باشند مطلب را طرح شده بیابند در هر حال خواه بتصریح باشد یا بدلالیت ضمنی موضوع سخن باید درست معلوم و روشن باشد و چنان نشود که شنوندگان تا آخر ندانند و بفهمند مقصود گوینده چه بود

ممکن است مطلب متضمن الفاظ و اصطلاحاتی باشد که شنوندگان ندانند یا احتمال اشتباهی رود. در این صورت باید آنها را تعریف کرد. چه بسا میشود که اختلاف میان مردم بواسطه آسما نمودن با اصطلاح و زبان یکدیگر است و نزاع لفظی است و اگر معانی روشن شود چندان اشکالی پیش نمیآید. همچنین است حال تقسیم مطلب در حائیکه قابل تقسیم است یعنی امور چند باشد که برای روشن شدن آنها باید قسمت قسمت پیش رفت. در اینصورت گاه سخنور اظهار میکند که مطلب را تقسیم مینماید و گاه اظهار نکرده کار خود را میسازد و گروهی این، گروهی آن پسندند و

در این باب هم ذوق و سلیقه سخنور حاکم است .

در هر صورت تقسیم مطلب باید درست بوده و قسمتها از یکدیگر متمایز باشند و امور مختلف باهم آمیخته نشوند تا مطلب روشن باشد و خلط و اشتباه دست ندهد و تقسیم باید طبیعی و تدریجی باشد، یعنی از امور آسان که فهم آنها محتاج باوردیگر نیست آغاز کند و کم کم بمطلبی برسد که دریافت آنها منوط بامور سابق است و نیز تقسیم باید چنان باشد که تمام مطلب را فرا گیرد و آنرا ناقص نگذارد. تقسیم مطلب پر تشریحی نباید بشود یعنی باندازه ای باید مطلب را تقسیم کرد که برای روشن شدنش لازم و مفید است و گرنه تقسیم بجزئیات کردن و سخن را بمخشهای فراوان در آوردن نتیجه معکوس می بخشد. شنوندگان نمیتوانند همه آن بخشها را بدهن سپارند ، فراموش میکنند و مطلب بجای روشن شدن تاریک میشود و گوینده خود نیز گرفتار پیچ و خم میگردد . خلاصه باز تکرار میکنیم که طرح مطلب و تقسیم آن باید ساده و طبیعی و روشن و موجز و مختصر و مفید و بی تصنع باشد .

بخش چهارم

نقل وقایع

حکایت یا نقل وقایع البته در مواردی است که واقعه یا وقایعی نقل کردنی بوده باشد بنا بر این در همه خطابه ها نقل وقایع مورد ندارد و اگر انواع مختلف سخنوری را در نظر بگیریم میبینیم در سخنوری قصائی و در سخنوری سریفاتی که موضوع آن مداحی از اشخاص است غالب اینست که وقایع نقل کردنی هست اما در سخنوری سیاسی و سخنوری

مشبری یعنی موعظه کمتر اتفاق میافتد که نقل وقایع لازم شود هر چتر ممکن است اتفاقاً مواردی پیش بیاید .

در سخنوری قضائی که عبارتست از اینکه کسی از خود یا موکل خود در مقابل تعقیبی که از او شده دفاع میکند یا کسی را بسبب گناهی که از او سر زده تعقیب مینماید. غالباً واقعه یا وقایعی روی داده است که گناه یا تهمتی که بکسی زده اند از آنجا برخاسته است در اینصورت سخنور محتاج است که آن واقعه یا وقایع را نقل کند و بسیار میشود که در این موارد کار بر سخنور دشوار است. زیرا حکایت را باید چنان کند که نه خلاف واقع بگوید نه بر ضرر مدعای او باشد .

حکایت تنها کار سخنور نیست مورخ و داستان سرا و گاهی اوفان شاعر هم باید نقل وقایع کنند ولیکن روشن است که منظور این اشخاص از حکایت مختلف و جگوبگی حکایت کردن ایشان متفاوت است . ساعر و داستان سرا نظر دارند باینکه شنونده یا خواننده خوش شود و لذت برد منظور اینست که خواننده از وقایع آگاه شود و پند بگیرد مفصود سخنور از نقل وقایع اینست که بالمآل برای شنونده نسبت بمدعای او اقباع دست دهد و سنا هست که بهمین نقل وقایع مدعا ثابت میشود و بوسائل افیاعی و انسانی دیگر حاجت میافتد. بنا بر این شاعر و داستان سرا و مورخ و سخنور حکایت را یکسان نمیکند چون هر یک باید آنرا با مظهر خودش سازگار نمایند ولیکن در هر حال نقل وقایع باید روشن و موجز و درست و دلپذیر و با مزه باشد . روشن بودن حکایت باینست که وقایع بر ترتیب صحیح نقل شود چنانکه شورش و ابهام در ذهن حاصل نیاید و پیچ و خم و جمله های معترضه نباید داشته باشد. لفظها و جمله ها و عبارتها درست و صریح و بجای

خود باشد و موجز باشد .

موجز بودن حکایت باینست که حشو و زواید نداشته باشد. وقایع را از جایی باید آغاز کرد که لازم است نه پیش از آن و بجایی باید انجام داد که در خور است نه پس از آن . تا میتوان باید بکلیات اکتفا کرد و از جزئیات جز آنچه ضروری و مفید است نباید گفت . از موضوع هر چیز را بجای خود باید گفت تکرار نباید کرد هر چه را میتوان بدلالیت تضمینی فهمانید تصریح نباید نمود. وقتیکه میخواهید بگوئید بدیدن فلان رستم خانه نبود مگوئید « بقصد ملاقات فلان رستم بهخانه اش رسیدم در را کوبیدم گماشته اش را طلبیدم از او احوالش را پرسیدم گفت خانه نیست » مگر اینکه گفتن این جمله ها خود منظور باشد و نفعی داشته باشد . باید در نظر داشت که چه چیز هست که گفتنش ضرور و مفید است و البته از گفتن آنها خود داری نباید کرد. اما آنچه ضروری و مفید نیست نباید گفت و متوجه باید بود که درازی سخن مایه بیزاری است حتی اینکه اگر وقایع گفتنی بسیار باشد که نتوان آنها را ترك کرد تدابیر باید نگار برد که آزرده گی نیاورد از جمله اینکه اگر ممکن شود وقایع را در سراسر گفتار بپراکنده باید ساخت تا هر قسمتی از آن در جایی گفته شود و نقل وقایع بسیار یکسره نباشد

درست بودن حکایت محل کلام نیست که هیچکس خاصه سخنور خلاف واقع نباید بگوید و نباید غافل بود که دروغ هیچگاه پنهان نمی ماند و بزودی آشکار میشود و در آن صورت سخن گوینده را یکسره بی اعتبار و بی اثر میکند از این گذشته نقل وقایع باید با طبیعت امور و احوال و اخلاق و آداب کسانی که موضوع حکایتند متناسب باشد و از حیث زمان و مکان

نیز تباین و تناقض نداشته باشد. حکیم نظامی فرماید :

چو بتوان راستی را درج کردن . دروغی را چه باید خرج کردن
ز کج گوئی سخن را قدر کم گشت کسی کور است گوشه محتشم گشت

با این حال درستی گفتار سخنور مانند درستی گفتار مورخ نیست زیرا مورخ تکلیفی جز این ندارد که حقیقت را معلوم نماید اما سخنور از نقل وقایع پیشرفت مدعای خود را منظور دارد بنابراین در عین اینکه خلاف واقع نمیگوید اموری را که با منظور سازگار نیست بستنی و کوتاهی میگذراند و آنچه مساعد است قوت میدهد و برجسته میسازد .

دلپذیر و بامزه بودن حکایت نیز البته باید رعایت شود داستان سرائی چنان باید باشد که کنجکاوی شنونده را به حرکت آورد تا خاطر او همواره در پی آن باشد که دنباله داستان را بشنود و سرانجام را دریابد یعنی حکایت باید شیرین باشد و نکات و دقایق دربر داشته باشد که آنرا نمکین سازد . آرایش حکایت بسیار خوست شرط آنکه صنم در کار نیاید و ساختگی بودن آرایش پدیدار نباشد. بهترین وسله برای دلپذیر بودن حکایت اینست که سخنور موضوع و مطلب خود را بخوبی مورد مطالعه و تأمل قرار دهد و بر آن احاطه و تسلط یابد. گاه میشود که نقل وقایع را در طرح مطلب باید معدم داشت چنانکه از حکایت واقعه مطلب بخودی خود طرح شود یا اذهان برای درك مطلب آماده گردد. در خطابهایی که نقل وقایع مورد ندارد غالباً توضیح مطلب جای آنرا میگیرد و در این باب نیز همان شرایط که برای نقل وقایع ناد آوری کردیم باید منظور شود

بخش پنجم

اثبات مدعا و حل اشکالات

اثبات مدعا و حل اشکالات ورد اعتراض و دفع شبهات اصل و اساس و بقول منطقیان عمود خطابه است در اثبات مدعا که با قاعده حجت و دلیل میشود آنچه گفتنی بوده در فصل اول این مقاله گفته ایم البته پروراندن مطلب و حجتها و دلایل را بصورتی در آوردن که مایه اقناع و ترغیب شود و آرایشهایی که باید داد تا سخن دلنشین باشد هنری است که دستوری بیش از آنها که گفته ایم در آن نمیتوان داد. بهترین دستور مطالعه سخنها و خطابه های سخنوران پیشین و شنیدن و دیدن گفتار سخنوران زمان است (اگر سخنوری باشد) و با اینهمه قریحه و ذوق و استعداد لازم است در اثبات مدعا بزرگ کردن و جلوه گر ساختن اموری که مؤید قول سخنور است و کوچک و حقیر ساختن اموری که منافی است کمال اهمیت را دارد حجتها و دلایل قوی و مؤثر را بصورتها و عبارتهای مختلف در آوردن که بخوبی در اذهان راسخ شده و خاطرها را گرم کند و مدعا را در اطرار بزرگ سازد از وسایلی است که سخنوران غالباً بکار میبرند و مؤثر واقع میشود و در این مقام گاهی از اوقات سخنور محتاج میشود که در بیان مسأله کند سکرار و تأکید و نشیبات و داخل شدن در تفصیل جرمیات و حرار بخرج دادن و ماسد آن ولیکن البته باید مراف باشد که از حد معمول مجاور نکند و از حقیقت دور نشود و کار را با عراق و دروغ نکشاند

و در هر مطلبی باندازه ای که در خور اوست بسط مقال دهد و از موضوع خارج نشود و لغاظی بسیار روا ندارد تا شنوندگان خسته نشوند و آزرده نگردند. و از اموری که محل نظر است اینست که افامه حجبت و دلیل و اثبات مدعا در کدام قسمت از گفتار باید جاداده شود ولیکن در این باب هم دستور کلی نمیتوان داد و مقتضیات را باید در نظر گرفت. گاه هست که اثبات مدعا را از در آمد باید آغاز کرد و گاه بمیان گفتار باید انداخت و یا برای اواخر باید گذاشت.

همین نظر هست در باب رد اعتراضات و دفع شبهات که اگر خاطرها بواسطه القا آتی مشوب شده است بساهست که حل اشکالات را باید بر اثبات مدعا مقدم قرارداد و اگر چنین نباشد غالباً باید اول دلایل اثبات را آورد پس از آن بنقض اشکالات و رد اعتراضات که پیش آورده اند یا ممکن است پیش آورند یا بذهن میآید پرداخت. حل اشکالات و رد اعتراضات را گاه بنفی صریح میکنند و ایراد دلایل بر بطلان آنها و گاه باین میشود که اموری را که مدعیان و مخالفان مشوش کرده اند از یکدیگر متمایز و روشن سازند و گاه بمعارضه بمثل میشود و باین که نموده شود که ایرادی که مدعی می کند بر خود او هم وارد است. اگر چه این روش برای حصول مقصود چنان که باید مؤثر نمیشود و مسحسن نیست بعضی اوقات ایراد و اعتراضی که شده چنانست که بهترین جوابها تحفیر و اظهار بی اعتنائی است و گاه باستهزا و طیبت باید گذرانید و استهزا اگر از روی مهارت و یا طراوت بشود گاهی حربه بزرگی است که از هر دلیلی و برهان منطقی مؤثر تر است.

اگر هیچیک از این وسایل در دست نباشد سختوران بطفره و تعال

متوسل میشوند یا اگر اوضاع و احوال بکلی نا مساعد باشد باقرار گناه و خطا و پوزش و طلب عفو میسر دازند که لااقل جلب رقت و محبت نمایند و اگر بتوانند در ازای خطائی که سر زده عمل نیک دیگر را جاوه می دهند که شرمساری و گناهکاری را تخفیف دهد بسامیشود که سخنور گرفتار مغالطه مدعی میگردد و در آن صورت باید بتواند مورد سفسطه را نمایان سازد و برای این مقصود و نیز برای توانائی بر اثبات مدعا از قواعد منطق و رموز و دقایق برهان و جدل و سفسطه باید آگاه بوده بلکه در آن تسلط داشته باشد و ما در این باب وارد نشده به کتب منطق محول می نمایم .

بخش ششم

فرود سخن و حسن خاتمه

سخنور چون گفتنی ها را گفت و مدعای خود را ثابت کرد و اشکالات را مرتفع نمود سخن را با انجام میرساند و همچنان که خوش در آمد می کند و با اصطلاح حسن ابتدا و حسن مطلع بکار میبرد از حسن خاتمه و حسن مقطع نیز نباید غفلت ورزد یعنی باید سخن را خوش پایان برساند برای اینکه سخن خوش انجام یابد غالباً مناسب آنست که سخنور مطالبی را که گفته است خلاصه کند و دلایل مهم خود را یاد آوری نماید و خاطر نشان کند که آنچه را وعده داده بود وفا کرده و مطلوب را ثابت نموده و اگر مدعی در مقابل دارد کوناهی او را در ادای این تکلیف باز نماید آنگاه نتیجه بگیرد و شنونده را آنچه می خواهد برانگیزد در قسم اول که یاد آوری گفته ها و مطالب باشد باید مراقب بود که مختصر و مفید گفته آید و چنان نباشد که مطلب از سر گرفته شده و تکرار

بیهوده بنظر برسد بلکه گذشته از ایجاز و کوتاهی سخن باید روش را دیگر گونه ساخت و بساهست که میتوان آن گفتنی را از زبان کس دیگر گفت. و اگر چنین شود بسیار نیکو خواهد بود. بسیاری از حیلها و استدراجات و همچنین شورانگیزی که شرح آنرا پیش از این گفته ایم غالباً در این قسمت یعنی در فرود سخن بعمل میآید و در صورتی هم که اقتضای حال قسم دیگر بوده بهر حال گفتار را باید حنان پایان رسانید که در شنوندگان اثر خوش داشته باشد و خاطر آنها را جلب کند. اموری را که برای مفصود گوینده مساعد است بزرگ نماید و جلوه دهد و امور مخالف را حمیر و کوچک سازد. قوت استدلال را ایشان دهد و عواطف و احساسات شنوندگان را بر منظور برانگیزد و خلاصه اینکه سخن سرد و خنک نباید پایان برسد و بدست آوردن این شیوه نیز مانند نکات دیگر سخنوری بسته بمطالعه در گفتار سخنوران ماهر و دوق و سلیقه گوینده است

فصل سوم

تعبیر یا سخن پردازی

بخش اول: مقام سخن پردازی و چگونگی و لوازم آن

سخنور پس از پیمودن مراحل سخن آفرینی و سخن پیوندی که معانی را بپاد آورد و ترتیب پس و پیش مطالب و بخشهای مختلف گفتار خود را در نظر گرفت بمرحله سخن پردازی میرسد تا معانی مترجمی که در نظر گرفته بلفظ و عبارات درآورد و این قسمت از کار سخنوری از دو قسمت اول آسانتر نیست بلکه دشوارتر است و سخنور را رنج بسیار باید کشید تا خامه و زبانش به نیکو سخن گفتن پرورده و ورزیده شود.

از این اشارت مراد ما این نیست که سخن آفرینی یعنی ایجاد معانی را میتوان آسان گرفت یا سخنورا هتمام خویش را همه باید در سخن پردازای بکار برد . شك نیست که اصل در سخنگوئی معانی پروردن است و چنانکه پیش ازین توجه داده ایم سخنگوئی که معنی پرور نباشد یاوه گوست و بدترین عیب سخن اینست که لفظ آن بر معنی بر نری داشته باشد و متأسفانه این عیب در سخنگویان ما فراوان بوده است تا آنجا که دیرگاهی ادبای ما از ادب لفظ پروردن چیزی نمی خواستند و بهترین دستور را که خواجه حافظ در سخن سرائی بدست داده است از یاد برده بودند که میفرماید .

باعقل و فهم و دانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

پس اینکه گفتیم سخن پردازای از سخن آفرینی دشوار تر است از آنروست که سخن آفرینی را بفن مخصوصی نتوان آموختن . معزیر مایه میخواند و دانش فراوان و اندیشه بسیار هر کس این بضاعت دارد باسانی سخن آفرینی تواند و آنکه ندارد بهتر آنست که دست بنگارش نبرد و لب بسخنوری نگشاید که عرض خود میرد و زحمت مردم میدارد و حکیم نظامی فرماید

سخن کان از سر اسدیشه ناید نوشتن را و گفتن را شاید

اما سخن پردازای را میتوان آموخت برنج بسیار و شرط داشتن ذوق و طبع و استعداد و اهتمامی که در آن باید بکار برد سه فعه است : اول فرا گرفتن قواعد و اصول ، دوم مطالعه در سخنان فصحاء و ماثوس ساختن ذهن بکلمات ایشان ، سوم مشق و ورزش و این جمله قسمت مهمی از علم ادب است و فنی است جداگانه که سخنورا از آموختن ناگزیر اما از موضوع

بحث ما بیرون است و درین کتاب اگر بخواهیم با نکار پردازیم فرع زاید بر اصل خواهد شد . وظیفه ما بدست دادن کلیات و اصولی است که سخور در سخن پردازی البته باید رعایت کند و تکمیل مرام را بعلم ادب از دستور زبان و دستور انشاء و معانی و بیان و فنون دیگر حواله می‌دهیم .

در سخن پردازی چند امر اساسی منظور است روانی سخن و دلپذیری و آراستگی آن و روایی بردلپذیری و آراستگی مقدم است چه غرض از سخن اولاً اینست که شنونده مراد گوینده را بدرسی و حویبی و آسانی دریابد و این مقصود بروانی سخن حاصل میشود و اگر سخن روان نباشد دلپذیر نخواهد شد و طبایع بشنیدن یا خواندنش راعب نخواهد گردید و بنا برین آرایش کردنش بیهوده است و خواهجه حافظ در این شعر که میفرماید .

آنرا که خواندی استادگر بنگری به تحقیق

صنعتگر است اما طبع روان ندارد

معموم کرده است که روانی سخن را بر آرایش آن که بصنعت باشد بسی برتری میدهد و کسی را که سخنش روان نباشد استاد نمیداند اینک هر يك از شرایط سخن پردازی را اجمالاً بیان می‌کنیم .

بخش دوم

روانی سخن

روانی سخن هم بمعنی بسته است و هم بلفظ و عبارات

معنی که نتیجه فکر و اندیشه انسان است باید روشن
روشنی فکر و معنی
و متمایز و درست باشد یعنی مطلب بر صاحب فکر

آشکار و از معانی دیگر جدا و با حقیقت مطابق باشد و گرنه بعبار روان در نیاید و بسا میشود که پیچیدگی سخن از آنست که گوینده معنی را که بعبارن در میآورد در ذهن خود روشن نساخته است و در این صورت نمیتواند برای ادای آن لفظ مناسب بیاورد و عبارت که نامناسب شد سخن پیچیده میشود و پیش از این اشاره کرده ایم که اختلاف نظرها میان مردم غالباً نزاع لفظی است. در معنی متفق اند ولیکن چون بلفظ و عبارت مناسب نیاورده اند سخن یکدیگر را نمیفهمند و نزاع میکنند. در روشنی فکر و درسی معنی هر چه تأکید کنیم کم است اما اگر بخواهیم دستوری برای آن بدهیم باید در جریاتی وارد شویم که مناسب این کتاب نیست خاصه که روشنی فکر و درستی معانی پس از قریحه و استعداد خدا داد بسته بتحصیل و مطالعه و تفکر است.

اما لفظ و عبارن باید فصیح باشد و هر چند این **فصاحت لفظ**

مبحث مربوط بعلم ادب است بواسطه غایت اهمیتش

نمی توانیم از ذکر و اصول آن خود داری کنیم. ^۱ فصاحت چه در لفظ مفرد و چه در عبارت مرکب شرط اولش خالی بودن از تباها است و شرط دوم درست و بی غلط بودن و موافقت با قواعد زبان و استعمال فصحا

۱ - مطالبی که در این فصل اشاره میکنیم در واقع جزء فن فصاحت است و باید تا طول و تفصیل در ضمن دستور زبان و علم لغت و معانی و بیان و بدیع و دستور اشاء شرح داده شود و دانش حویان در دبیرستان ها و دانشکده ها آن علم ها را فراگیرند و عمل بربگذارند ولیکن ملاحظه اینکه در سال های گذشته در این باب مسامحه سیار شده احتیاطاً مطالب لازم را خیلی ناخمال چنانکه معصی این مقام است یادآوری میکنیم و عرص ما تنها ایست که حواسدگان متوجه شوید که برای سخن پردازی چه صوبی باید بیاموزد

و شرط سوم اینکه لفظ معنی را بدرستی برساند و شرط چهارم دور بودن از غرابت و شرط پنجم خالی بودن از بیچیدگی و تغفید .

۱ - عدم تنافر حروف و کلمات که شرط اول فصاحت است اینست که لفظ و عارت خشن و زخمی نبوده بر زبان باسانی جاری شود و گوش را آزار ندهد و این امری است حسی و ذوقی و تشخیص آن چندان دشوار نیست .
۲ - درستی سخن باینست که الفاظش يك يك درست باشد آنسان که فصحا بکار برده اند و مطابق دستور صرف و اشتقاق زبان فارسی آورده شود و ترکیب کلمات و ساختمان عبارت برخلاف قواعد زبان نباشد .

تأکید در دروسنی سخن شاید زاید بنظر آید از آنکه نه کسی لزوم سخن گفتن بی غلط را منکر است و نه گمان میرود که درست سخن گفتن دشوار باشد چرا که فارسی زبانی است بسیار آسان و آنچه هنر میدادم در دنیا کمتر زبانی است که مانند فارسی ساده و قواعدش از طول و تفصیل دور باشد. با اینهمه کمتر قومی بقدر ایرانیان امروز نسبت بزبان خود بیگانه است و نویسندگان این اندازه غلط نویس علت این حالت اسفناك است که زبان هر قدر ساده و آسان باشد قواعد و روش و طبیعی خاص دارد که هر کس بخواهد بآن زبان سخن بگوید و نویسد باید قواعد را بداند و روش و طبیعت را بدست آورد و این نتیجه برای اهل زبان از معاشرت با همربانان و مؤاست با آثار ادبی و آموختن قواعد و مسق و ورزش در سخن گوئی حاصل میشود و امروز ایرانیان نه اهتمامی در آموختن زبان خود دارند نه در سخن گوئی بقدر کفایت مشغول میکنند و نه اعسائی آثار ادبی قوم خود مینمایند و علاوه برین غالب کسانی که بمحصول علوم میپردازند یاد رکسور های خارج یا بزبان بیگانه دانش میآموزند و بایواسته گذشته از اینکه

بزبان خود شناسانه‌ی‌شوند روش و طبیعت زبان‌روا هم که از معاشرت با همزبانان و مؤانست با آثاری باید تحصیل کرد از دست می‌دهند. سابق بر این اگر غلطی در نوشته‌های ایرانیان دیده می‌شد در املا بود یا خطائی که از قصور نویسنده در علم عربیت بر می‌آمد و اگر عیبی در نویسندگی ایشان پدیدار می‌گردید از کوتاهی در پروردن معنی بنظر می‌رسید ولیکن امروز بسیاری از نوشته‌های نویسندگان اصلاً فارسی نیست هم مفردات الفاظ که بکار می‌برند غلط و ناشایسته است و هم ترکیب و سیاق عبارات تکلی از روش و طبیعت زبان فارسی بیرون است و این اوقات فکر پاک کردن زبان فارسی از الفاظ عربی نغمه‌تازه‌ای هم در طنور افزوده است.

نکته دیگر اینکه پیش از این‌ها چون اساس ادبیت بر علم عربیت بود هر کس عربی تحصیل نکرده بود خود را عامی و بی‌سواد میدانست و جرأت نمی‌کرد دست نویسندگی برد اما امروز که علم عربی از این حیثیت افتاده هر کس مختصر خواندن و نوشتن فرا گرفت خود را با سواد می‌پندارد و گمان می‌کند حق نویسندگی دارد غافل از اینکه فرضاً عربیت لازم باشد فارسی دایمی نه با خط خواندن بیست و کسی که با کلمات و صحای ایرانی دأوس و در نویسندگی ورزیده شده بی‌سواد است و دست بردنش بسوی نویسندگی نارواست باری غرض اینست که زبان فارسی در خطر است و باید آگاه بود و اگر مریدان جوانان ایرانی فکر معمولی در اینکار نکنند بروی ایرانیان زبان بسته خواهند بود.

۳ - امر سومی که منحل فصاحت تواند شد غرابت الفاظ و با دأوس بودن بر کیاب است و در این خصوص آنچه باید از او پرهیز کرد استعمال الفاظ نامأوس عربی و بکار بردن الفاظ کهنه و متروک فارسی است که فراموس

شده و کسی نمیداند و الفاظ جدیدی که مردمان بی وقوف اختراع میکنند و الفاظ اروپائی که کاملاً جزء زبان فارسی نشده است در نامه‌نوس بودن ترکیبات و عبارات اگر پنجاه شصت سال پیش بود هوس بعضی از نویسندگان را مثال میزدیم که تقلید تاریخ بیبھی و مانند آن شیوه عجیبی در نویسندگی اختراع کرده بودند که دوق سلیم عامه پسندید و مرور شد. امروز عبارات زشت ناهنجاری را خاطر نشان میکنیم که نویسندگان و مترجم‌ها بتقلید زبانهای بیگانه عاقل از خسارچ بودن آنها از روش طبیعت زبان فارسی میسازند که هر کس بزبانهای اروپائی آشنایست اصلاً فهم نمیکند و آنها را که آشنا و متوجه اند خنده می‌آید.

۴ - شرط چهارم فصاحت آنست که لفظ معنی را بدرستی برساند و این شرطی است بسیار مهم و دقیق چه باید داشت که برای هر معنی لفظی خاص است که چون آنرا بجای خود بکار برید مراد بخوبی ادا شده و مفهوم می‌گردد و گرنه مطالب تاریک و مبهم خواهد بود اما یافتن و تشخیص لفظی که خاص معنایی است دقت و اهتمام می‌خواهد و جر بمطالعه بسیار در عبارات فصحا و تتبع کامل و احاطه بعام لغت میسر نمیشود زیرا الفاظی که معنایی آنها بیکدیگر نزدیک بسیارند که اگر در تشخیص معنی صحیح هر يك مسامحه کنید فریب می‌خورید و لفظ نامناسب را بکار می‌سازید و سخن از فصاحت و روانی می‌افتد از این گذشته بسیار معنایی هست که بازه دخل حاجت شده و برای آنها ارساق لفظی بما برسد و باچار باید وضع کنیم با تعاریف بگیریم و این کاری است بس دقیق و دشوار که بر عهده اهل فن و صاحبان دوق است و گفتگو در آن باب مربوط باین کتاب نیست. گذشته از اینکه در استعمال مفردان باید دقت و اهتمام کرد که هر لفظ بر معنای

منظور مطابقت و صراحت داشته باشد در ترکیب عبارات نیز این امر باید رعایت شود و گرنه مایه تعقید کلام خواهد شد

۵ - خالی بودن از تعقید را نیز خود شرط فصاحت و روانی سخن شهردیم و البته چنین است برای پرهیز از پیچیدگی سخن نکته های چند باید رعایت شود یکی اینکه تغییراتی نباید کرد و کنایاتی نباید آورد که معنی آنها از ذهن دور باشد و عمارتی نباید گفت که معانی متعدد بدهد و فریبه ای برای معنی منظور نداشته باشد کلیه افراط در کنایه و استعاره سخن را پیچیده میکند. هر گاه برای دریافت معنی عبارت احتیاج ب فکر و تأمل باشد سخن دراز فصاحت است و مخصوصاً در شعر باید از این عیب اجتناب کرد و بطامی و خاقانی را از این حیث نباید سره شق فرار داد دیگر اینکه تکرار بسیار روا باشد. بعضی گمان میکنند برای اینکه مرادشان بخوبی روشن و مفهوم شود و در ذهن شنونده جا بگیرد باید يك معنی را چند بار تکرار کنند ولیکن نتیجه بعکس است. تکرار مطالب ذهن شنونده یا خواننده را خسته میکند و آزرده میسازد و از توجه باز میدارد و شیخ سعدی فرماید

سخن گر چه دلسد و سیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو يك بار گفتی مگو باز پس که حلوا چو يك بار خوردند پس
دیگر از موجبات پیچیدگی سخن دراز بودن جمله و عمارتست که با بخر
مرسد مبتدا فراموش شده و چون به نتیجه رسیدند عدمات از دست در رفته
است جمله های معرضه بسیار آوردن بسخن را پیچیده میکند. دیگر از
اسباب تعقید کلام زیاد بودن لفظ است بر معنی باید توجه بود که لفظ و عمارت
باید فالب معنی باشد همانکه کفش برای پا و جامه برای تن اگر کوحکر

یابزرگتر از اندازه باشد تن برنج است . در سخن نیز اگر لفظ وافی بمعنی
 نموده و نقص و قصوری در آن باشد مراد معلوم نمیشود و اگر لفظ بیش از
 معنی باشد آن نیز ملالت میآورد و سخنی را که شخص بمالات بخواند یا
 بشنود درست فهم نمیکند . میان لفظ و معنی باید مساوات باشد و بقول
 معروف نه ایجاز مخیل حایز است نه اطبات ممل . ولیکن روی همرفته
 سخن هرچه کوناه تر و موجز تر باشد روشن تر و پسندیده تر است بشرط
 آنکه از بیان مراد قاصر و خشک و بیجان باشد و بصورت معما دربیاید
 آنچه را يك كلمه مینوان گفت بدو کلمه گفتن روا نیست و بهترین سخن
 آنست که در لفظ اندك معنی بسیار پروراند و حکیم نظامی این نکته را
 بخوبی بیان فرموده اگر چه خود عمل نکرده است

سخن بسیار داری اندکی کن یکی را صد مکن صد را یکی کن
 سخن کم گوی با بر کار گیرسد که در بسیار بسد بسیار گیرند

طبیعی بودن سخن شرط دیگر وافی سخن طبیعی بودن اوست باینکه

تکلیف و تصنع نداشته باشد و چنین بمطر آید که
 گوینده با بوسنده برای ادای مطالب هیچ بخود زحمت نداده و فکر نکرده
 است هر چند حقیقت و افع غیر از اینست و طبیعی ساختن سخن مسهای
 صنعتگریست و نویسنده تا اندیشه بسیار نکند که فکرش پخته و دهنش
 بر معنی مسلط شود طبیعی سخن سواند گفت ولیکن این صعب و فکر نباید
 بمایان شود . کلام باید عادی بنظر آید و مانوس باشد الفاظ و عبارات هر چه
 معمول تر و با دهان بردیکتر بهتر با آنجا که سخن سرائی مانند صحبت
 شود نباید تصور کرد که هر سخنور در آنست که عباراتی سازد که کسی
 نداند و گفتن نتواند بلکه بر عکس سخن باید چنان طبیعی باشد که هر کس

بشود گمان کند خود میتواند چنین بگوید و شیخ سعدی این هنر را بکمال دارد تا آنجا که اگر کسی سخن شناس دقیق باشد ببلندی مقام سخن او بر نه بخورد و گمان میکند همه کس میتواند چنان سخن بگوید ولی چون پای عمل بمیان میآید همه کس ناف بر زمین میگذارد و همین است که گفته اند سخن سعدی سهل و متمتع است و برآستی و بتصدیق همه دانشمندان و سخن شناسان شیخ سعدی افصح المتکلمین است .

نکته توجه کردنی
این نکته را باید خاطر نشان کنم که شرایط و اوصافی که برای روانی سخن بر شمردیم رعایتش حسن سلیقه

میخواهد و سخنگو با توجه بآن شرایط باید قوه تصرف نیز داشته باشد که روانی سخنش مانند زهد خشک و تقدس و سواسیان نشود زیرا که نسبت بهمه اصول و قوانین حتمی ضروری گاهی اوقات تجاوز نیز در حدود معینی لازم میآید مثلاً گاه هست که نویسنده زبردست لفظی را از استعمال فصحا برمیگرداند و صورت یا معنی تازه ای بآن میدهد و همچنین لفظ کهنه ای را نومیکند یا لفظ نو ظهوری را بروج میآورد یا در ترکیب عبارات طرح نو در میاندازد و سخن سراپان نامی همه این کارها را کرده اند بلکه یکی از انتظاراتی که از استادان سخن میرود همین است که الفاظ و جمله های نو ظهور بدیع اختراع کنند و بقوت فصاحت و بلاغت آن جمله ها را رواج داده زبان را باین وسیله پر مایه سازند و نیز مواردی هست که گوینده مجبور است عبارات و اصطلاحاتی که ذهن عامه بآن آشنایست بکار برد که تا چنین نکند حق معنی را ادا کرده است جز اینکه در آن صورت روی سخنش بعامه نخواهد بود یا اگر برای عامه سخن میگوید آن اصطلاحات را توضیح خواهد نمود و نیز بسا میشود که گوینده کنایات و نکات دقیقی

بکار میبرد که حس و ذوق لطیف باید تا بحقیقت آنها پی برده شود و موافقی پیش میآید که تکرار يك معنی در مقام تأکید و مبالغه لازم میشود و همچنین دوری جستن از جمله های دراز نباید سبب شود که جمله ها همه کوتاه و عبارت مقطع و زشت گردد و اینکه سفارش کردیم که کلام طبیعی بگویند و مطلب را بنحو عادی معمولی ادا کنند مجوز نیست که سخن سست و عامیانه و رکیک باشد. از طرف دیگر مواردی هست که مخصوصاً سخن بازاری باید گفت تا تأثیر خاص خود را ببخشد و ایکن در همه این موارد تشخیص اندازه صحیح و حد معمول امری بسیار دقیق است و حذر از کسیکه مالکة فصاحت و ذوق سلیم و تسلط بر سخن دارد ساخته نیست و احتیاط را نباید از دست داد و مثل شیخ سعدی کسی باید که دیک و هاون را که جای آنها در آسپر خابه است در عزل و گفتگوی عشق و عاشقی بیاورد و بهترین اشعار را سرابند آنجا که میفرماید

به هاونم که بهالم نکوفتن از یار چو دیک بر سر آس شان که بشیم

بخش سوم

دلپذیری و آرایش سخن

سخن روان و طبیعی مسعد است که دلپذیر شود هر گاه مسموع باشد به يك بواخت و يك روش که ملالت آورد یعنی باید گاه خمر باشد گاه امشا و زماننی طلب و استفهام و فی از خطاب بعیب رود و گاه از عیاب بخطاب التماس کند بعضی اوقات شعر یا ممدل یا حکایاتی در ضمن کلام بر حسب

متناسبیت ایراد شود و زمانی شوخی و ظرافت بمیان بیاید و بر حسب مقضای حال تشبیه و مجاز بکار برند و استعاره و کنایه بیاورند و از جمله جبرهائی که سخن را بسیار دلپذیر میسازد خوش آهنگی و مسجع بودن است^۱ اما همه این آرایشها که شرح و تفصیل آنها در علم معانی و بیان و بدیع آموخته میشود باید در حد اعتدال بکار رود و افراط نکشد. بعضی نویسندگان را دیده ایم که مقید بوده اند که چون سطری نوشتند البته شعری یا مثالی عربی یا فارسی شاهد بیاورند و آیه‌ای وحدیثی بر تأیید قول خود بیابند و جمیع جمله‌های عبارت را مسجع سازند و هر معنی را با استعاره و مجاز ادا کنند. تاثیر این قسم عبارات در ذهن و دماغ مانند تاثیر است که بر بدن وارد می‌آید. از بسیار خوردن خوراکی‌هایی که چربی و شیرینی و ادویه فراوان دارد و حلویات و افشره و شربت‌های غلیظ وافر نیز بر آن بیفزایند که بزودی طبع را میزند و مزاج را تباه میکند. البته سخن آرایش میخواهد اما باز تکرار میکنید که اصل در سخنگویی و سخن پردازی معنی پروردن است و هراهتمامی در حسن عبارت بکار رود برای آنست که معنی بهتر جلوه کند. بنابراین لفظ را باید تابع معنی قرارداد نه معنی را تابع لفظ. لفظ برای معنی همچون تن است برای جان یا جامه برای تن اگر جان نباشد تن هر چه زیبا باشد مرده است نه معشوق میشود به کاری از او بر می‌آید

۱ - مقصود از مسجع بودن سخن تنها این نیست که کلمات مرکب از حروف متشابه باشد مانند حفت و گفت و سردو مردو رود و دود که باعتبار دیگر قافیه می‌مانند این قسم مسجع هم گاه گاه حوسست شرط آنکه بی تکلف و طبیعتی باشد اما تمیذیان پسندیده نیست سحعی که در اینجا منظور ماست متناسب بودن آهنگ حلمات است که کلام را بیک اندازه موزون میسازد و چون توجه شود معنیهای فصحا عموماً ناین معنی مسجع است و اگر از اصطلاح مریدد بشوید در اینجا مسجع متوازن بیشتر منظور داریم تا مسجع متوازی و مطرف

و نیز تن اگر زشت یا رنجور یا ناقص باشد جامه آراسته برای او بیهوده و ناسازاست و شیخ سعدی میفرماید

مردی که هیچ جامه ندارد با تفاق بهتر از جامه ای که در او هیچ مرد نیست

اگر اهتمام سخنور همه مصروف عبارت باشد دلیل بر اینست که از معنی تهی دست است البته در زیبایی عبارت باید کوشید اما در صورتیکه معنی در کار باشد . چنانکه جمال صورت اگر با کمال سیرت همراه نباشد فرضا که چند روزی دل را بفریبد بزودی بیزاری می کشد شکوفه بر درخت بسیار اما زیباست اگر هیچگاه بشمر نرسد عاقبت آن درخت را خون هیزم خشک میسوزانند و باز شیخ سعدی فرماید .

اگر هوشمندی به معنی گرای که معنی بماند به صورت بجای ناری معنی نباید فدای لفظ گردد مخصوصاً صنعت با تکلیف نباید باشد که این چنین صنعت کردن در عبارت مانند لباس شهرت پوشیدن است . بهترین صنعتگر چنانکه پیش اشاره کردیم آست که صنعتش بمایان نشود که لذت می بخشد اما تادفت و توجه نکمی نمی نابی که صنعت نکار برده است و فتی که شیخ سعدی میفرماید

سرم از خدای خواهم که بخاک پای افتد

که در آب مرده بهتر که در آرزوی آمی

سخن چنان طبیعی و روان و معنی چنان زیباست که دهن متوجه نمیشود که در این شعر بواسطه مقابل کردن « سر » با « پا » و « خاک » با « آب » صنعت بکار رفته و در مصرع دوم ارسال متل شده است همچنین آنجا که میفرماید « یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و ولشکر بسختی داستی لاجرم دشمنی صعب روی نمود . همه پشت دادند »

عبارت چنان موجز و محکم و طبیعی است که مقارن بودن سستی و «سختی» «وروی نمود» و «پشت بدادند» بیاد نمیآید. و نیز وقتی که خواه حافظ میفرماید.

می عمارت دل کن که این جهان خراب

بر آن سراسر است که از خاک ما بسازد خشت

معنی بقدری بلند و الفاظ چنان جافاده است که نکته سنج باید تادریابد که گوینده در جمع کردن الفاظ «عمارن» و «خراب» و «خاک» و خشت و «بسازد» چه بنای زیبایی ساخته و بضمیمه نظیر آوردن «دل» با «سر» چقدر صنعت بکار برده است. از آن طرف این شعر شیخ را که میفرماید
پای خویشتن آیند عاشقان بکمندت

که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی

اگر توجه بفرمائید تصدیق خواهید کرد که یکی از بهترین سخنانی است که از دهان آدمی بیرون آمده است اما صنعتش کجاست؟ آیا جز اینکه لطفش همه بمعنی و روانی است.

بخش چهارم

مقتضای حال بودن سخن

آخرین سفارشی که در سخن پرداز می باید بکنیم یاد آوری است بر اینکه سخن رسا و بلیغ آنست که بمقتضای حال باشد و منظور ما از رعایت مقتضای حال تنها این نیست که در سخن جای فصل و وصل کجاست یا مسدود و مسدود الیه را چگونه پس و پیش باید آورد یا تشبیه و استعاره

و کنایه را چنان باید بکار برد . البته این دقایق را هم در علم معانی و بیان باید آموخت اما علاوه بر آن باید دانست که زبان شعر غیر از زبان نثر است چنانکه در شعر زبان عزل دیگر است و زبان فصیده دیگر و سخن رزمی با سخن بزمی تفاوت دارد و نیز چنانکه پیش از این گفته ایم مقتضای حال با گوینده و شنونده هم مختلف میشود . گوینده اگر جوان است سخنی نمیگوید که پیر باید بگوید و اگر مردی بزرگ و فرما رواست سخنش غیر از مرد کوچک و فرمانرست و همه احوال مختلف را چنین باید فیاس کرد و در شنوندگان نیز ملحوظ باید داشت که برای مردمان شهری نوعی سخن باید گفت و برای روستائی نوع دیگر و همچنین است حال خواص و عوام و نادان و دانا و جوان و پیر حتی اینکه مقتضای اهل هر شهری جداست و باید رعایت شود و نیز برای يك مردم در احوال مختلف از شادی و اندوه و خصمانگی و مهربانی و مانند آن اقتضای حال تفاوت میکند

بالاخره سخنگویی و سخن نویسی در موارد و موضوعات مختلف یکسان نتواند بود . گزارش امور خانواده گی یا اداری زبانی دارد و تاریخ نویسی زبانی ، داستان سرایی را مانند اندرز و موعظه نتوان کرد و عوالم عشق و شور را مانند علم و حکمت نباید بیان نمود

اگر بخواهیم برای مقتضای هر حالی دسوری بدهیم حد و حصر ندارد . بهترین رهبرها در این باب گفتار سخنوران نامی است و وسیله تشخیص آخری در این امر نیز مانند اکثر امور دوق و سلیقه است ولیکن بعضی از استادان ادب و سخنوری همه اقسام سخن را سه درجه سه مرتبه کرده اند سخن ساده و سخن آراسته و سخن باشکوه در سخن ساده هیچ نوع آرایش و پیرایشی در کار نیست ، روانی و فصاحت لازم است و بس

مانند نامه نگاری و گزارش امور عادی که گوینده حر آنگاه صاحب سبوتده
تأثیر دیگری در نظر ندارد. سخن آراسته باید دلپذیر باشد و هر نوع
آرایشی که در خور مقام است بآن میتوان داد ماسد، اریح نویسی و داستان
سرائی و بیان امور دوفی و اکثر موارد سخنوری که گوینده ایراد مصامحین
بدیع و معانی لطیف رقیق و افکار دقیق میکند و در شنونده ایجاد حالی یا
نشاط و دوفی یا تنبه و عبرتی مینماید. سخن باشکوه آنست که در او وحدت
و حرارت باشد و بآثیر عظمت و شپامت نماید که در آن موقع افکار بلند
و احساسات تند و عسارت طنین انداز باید مانند بعضی اقسام سخنوری که
گفته گو از امور معظم دینی و دنیوی باشد و شور انگیزی و تحریک عواطف
شدید بخواند این تهمیم سه گانه بد نیست و تقریباً مطابق است با آنچه در
فصل سوم از مقاله اول در اقسام بلاغت اشاره کردیم و چنانکه همانجا خاطر
شان نمودیم کلیت ندارد بسا میشود که در ضمن گفته گو از امور دوفی
افتضای سخن باشکوه پیش میآید و در امور مهم معظم سخن ساده باید
گفت و سلیقه مستعیم باید تشخیص مقتضای حال را بدهد گاه هست که
یک نوع سخن در مقامی بلند و باشکوه مینماید ولیکن در حال دیگر
بی تناسب و خنک است و سخنی که اگر در امور معظم گفته شود رکیک
و باشایسته است در امور عادی مناسب و مقتضی است و همچنانکه در سخن
بلند کلمات بازاری بیان را سرد و بی مزه میکند در مطالب ساده معموای
سخن باشکوه خنده میآورد از این گذشته باید توجه کرد که پیش از اینها
همان ما رسم بود که چون سخن را باشکوه میخواستند بسر ایند سر و
حمله های عربی و سجع و فافیه فراوان و صایع بدیعی بسیار بکلر میبردند
ولیکن امروز این روش پسندیده نیست عربی هر چه کمتر بهتر و سجع

وقایه و صایح بدیعی هم خیلی کم و باحسن سلیقه باید بکار رود و باشکوه بودن سخن بپنداری معانی و وحدت احساسات باید باشد و در هر حال سخنوری ربایی یعنی سخنی که باید در محضر عام ادا شود هر چه ساده تر و طبیعی تر باشد بهتر است. اگر گوینده شوری داشته باشد که سخنش مانند اشعار خواجه حافظ طیب را بهیجان آورد و روح را پرواز دهد آن سخن خواهی نخواهی باشکوه خواهد بود و گرنه معنی کوحك و مبتدل در لفظ باطه طراق آواز کرناوردها است که از دور هم خوش نیست در باب شرایط سخن پردازی در اینجا باین کلیات اکتفا میکنیم و جزئیات و تفصیل مطلب را در علم بیان و دستور انشاء میجوئیم

فصل چهارم

ادای سخن یا سخن سرائی

همه کارهایی که در فصول پیش راجع سخنوری یاد آوری کردیم خون صورت گرفت نوبت میرسد باینکه سخنوری بموقع عمل گذاشته شود یعنی گفتار را بگوش کسانی که برای آنها تهیه شده است برساند و این عمل را سخن سرائی گوئیم.

سخن سرائی باین معنی فن مهمی است و رموز و دقائقی دارد که اگر سخنور رعایت نکند رجش میپوده خواهد بود زیرا که چگونه سخن سرائی در اصاع و برعیبی که از سخن منظور است تأثیر کلی دارد. باک سخن را میتوان حسان ادا کرد که سنوبندگان را منقلب کند و همان سخن ممکن است فسمی ادا شود که بکلی بی اثر باشد بلکه مالم آورد.

مردم در سخنوری عادات مختلف دارند. بعضی گفتار را از پیش مینویسند و هنگام سخن سرائی از روی نوشته میگویند. بعضی آنچه را نوشته‌اند حفظ میکنند و از بر میخوانند. بعضی بنویشتن دسب نمیرند ولیکن در خاطر خود تهیه و آماده میکنند و در موقع میسر آیند و اگر بحافظه اطمینان نداشته باشند اصول مطالب گفتار را یاد داشت میکنند و هنگام سخن سرائی از آن یادداشتها یاری میجویند و بعضی هیچیک از این کارها را نکرده بی مقدمه و بدون تهیه سخنوری میپردازند.

این قسم آخر جز برای کسانی که در سخنوری استعداد فوق العاده داشته باشند نتیجه پسندیده میدهد و حر در مواردی که شخص مجبور بسخن گفتن ارجالی میشود روایست که بی رویه و مقدمه بسخن سرائی پردازد.

اما اینکه سخنور گفتار خود را سوید و از روی نوشته سرائد آنهم چندان پسندیده نیست زیرا بسیار مشکل است که کسی بتواند در حالی که از روی نوشته میخواند چنان سخن سرائی کند که تأثیر مطلوب را ببخشد و لیکن مواردی هستند که شخص مجبور است چنین کند یا از جهت اینکه قوه ارجالی ندارد و حافظه هم یاری نمیکند که سخنی را که تهیه کرده بحافظه سپارد یا از آن رو که سحی باید بگوید که در آن از الفاظ و عبارات معین يك دره تخلف جایر نیست و با احتیاط اینکه مبادا از اشتباه در لفظ و عبارات نتایج بد حاصل شود باید گفتار را از روی نوشته خواند. در اینصورت باید کوشید که صوت و لحن و حرکات و نگاه و کلیه احوال در هنگام سخن سرائی بمقتضای حال باشد تا تأثیر دلخواه از آن حاصل شود یا لااقل تأثیر ناگوار نبخشد.

از این وجه سخن سرایی بهتر آنست که گفتار را اربیش بنویسند و حافظه بسیارند و از بر سرایند بشرط آنکه همچون ازبرخوانی شاگرد مدرسه نشود که از روی نوشته خواندن از آن بهتر است ولیکن بهترین وجه سخن سرایی آنست که گفتار را در خاطر خویش بهیه کرده آماده سازند و در موقع بمدد یادداشتها یا اگر قوه حافظه سرشار است بدون آن برای نشوندگان سرایند جز اینکه این وجه سخن سرایی مهارت و وساطت بسیار لازم دارد

در هر حال برای اینکه گفتار دایسند و سخن مؤثر شود سخن سرایی آداب و شرایطی دارد که باید رعایت کرد و هر چند این کار هم مانند قسمت های دیگر سخنوری استعداد خاص لازم دارد ذکر آن آداب و مسمه ساختن آنها سودمند است و مقضی است که باصول و کلیات باجمال اشاره کنیم و آنچه در اینجا گسی است دو قسم است یا راجع بحافظه است یا مربوط بحرکات و سکنات و لحن و آواز

ار آنچه در بالا گفیم مینواند است که فوه حافظه
حافظه
در امر سخن سرایی مدحلیت نام دارد با آنجا که باید گفت کسیکه فوه حافظه اش بسیار ضعیف است بهتر است که از خطیب بودن دست بردارد زیرا مواردی که نتوان از روی نوسه سخن سرایی کرد بسیار معدود است و سخنوری حقیقی آنست که سخن از بر گفته شود خواه ارتجالی باشد خواه سانسد

فوه حافظه برای سخنور نه تنها از آنرو ضروری دارد که سواند سخن را از بر سراید بلکه در کلیه امر سخنوری سخنور مددگراست و اینماید باین معنی که سخنور هر قدر مطالعاتش بیشتر و محفوظاتش زیاد

تر باشد سخن آفرینی و سخن پردازی بهتر میکند و مخصوصاً بر سخنوری ارجحالی توانا ترست زیرا که ذخیره فراوان از افکار و معانی در خاطر داشتن هایه اصلی سخنوری است که سخنور اگر برای تهیه گفتار مجال دارد و میتواند منابع و مأخذ خارجی مراجعه نماید محفوظاتش در همین امر بار یاری و کارش را آسان میکند و اگر مجال نپیه کم است یا هیچ نیست و باید بار مجال سخن بگوید بدخیره خاطر خود مراجعه مینماید و باندک زمانی معانی لازم را از مد نظر گذرا دیده و با کمال سلط محفوظات خود را از افکار و حجتها و امثال و حکایات و اشعار و آیات و اخبار و هر نوع لوازم سخن آفرینی و سخن پردازی بکار میاندازد و مقصود را حاصل میکند و نباید چنین پنداشت که آنکس که ارجحالا سخنوری میکند بی رویه و فکر نکرده سخن میگوید .

سخنی که بی رویه گفته شود ممکن نیست پسندیده آید و سخنوری ارجحالی آنگاه درست خوس میآید که سخنور در همه موضوعات سخنوری خود از پیش مطالعه کامل کرده و ذخیره خاطرش را از معانی و محفوظات لازم انباشده باشد و اگر چنین باشد بهترین و مؤثر ترین اقسام سخنوری البته سخنوری ارجحالی است . پس سخنور باید حافظه سرشار داشته باشد و حافظه را ورزش قوی هم میتواند داد که از کودکی و جوانی همواره بحفظ کردن اشعار و عبارات فصیح و هر نوع مطالب حفظ کردنی پردازد و هر چه بیشتر حفظ کنند حافظه قویتر میشود . از چیزهایی که بحافظه بسیار مدد میکند دقت کردن و توجه خاطر را معطوف داشتن است بموضوعی که میخواهند بخاطر سپارند . کسی که در مطلب تأمل و مطالعه و دقت نکند و حواس خویش را بر آن جمع نسازد نمیتواند بخاطر نگهدارد .

گفتاری را که سخنور از پیش آماده کرده و بحافظه میسپارد برای اینکه بخوبی و آسانی از بر کند باید با مطالعه و تأمل و رویه کامل تهیه کرده باشد. پس اگر آنرا نوشته است باید اول يك یا چند بار از آغاز تا اتمام بخواند. آنگاه تدریجاً و قطعاً و قطعاً حفظ کند و در این موقع حافظه را خسته نباید کرد و آرام باید پیش رفت. و اگر نوشته و فقط در ذهن تهیه کرده است بهترین راه برای اینکه بخاطر سپرده شود اینست که بافکار و معانی رشته پیوستگی طبیعی منطقی بدهد که هر گاه افکار بدرستی بهم پیوسته بوده و مشوش نباشد هر معنی که گفته شود معانی را که باید بدینال بیاید بخودی خود بیاد میآورد و بخاطر سپردنش دشوار نخواهد بود.

کسانی که حافظه سرشار ندارند برای یاد آوردن مطالب علامت ها و نشانیها و مذاکرها اختیار میکنند و ندایر بکار میبرند و در این خصوص هر کس شیوه ای مناسب حال خود دارد و آن شیوه بتجربه بدست میآید که چه قسم مذاکرها برای هر کس مفید و مؤثر است و از جمله وسایلی که بحافظه مدد میکند یاد داشت کتبی برداشتن از اصول مطالب است که در ضمن سخن سرایی گاهگاه آن مراجعه نماید شرط آنکه رشته سخن پاره نشود و سخن سرایی از حال طبیعی بیرون نرود کسانی که گفتار را نوشته حفظ میکنند و از بر میسر آید بیز باید موجه باشد که سخن سرایی ایشان مانند کتاب خواندن باشد که از تأثیر سخن بسیار میبکاهد باید سخن حنان سرانیده شود که مانند صحبت کردن باشد و طبیعی سطر آید

عرض از سخنوری تأثیر و صرف در هوس است و
در این امر هم لحن و حجگونگی صوب سخن سرا
مدخلت تام دارد، هم حرکات و اشارات او و گاه

صوت و لحن و حرکات
و سکانات

میشود که يك نگاه مخصوص یا يك فریاد از صد کلمه سخن بیشتر معنی دارد و تأثیر میبخشد و نباید عافل شد که نگاه و حرکات و اشارات و لحن و آوازی هستند که دلالتشان بر معانی طبیعی است و همه کس درمییابد و حال آنکه دلالت الفاظ وضعی است .

همچنانکه صوت همه کس با آوازه خوانی سازگار نیست صوت همه اشخاص برای سخنسرایی نیز یکسان مساعدت ندارد . بعضی صوتشان گرم و بگوش خوش آیند است و بعضی نیست . یعنی خشك یا زیاد نازك یا زیاد درشت است و لیکن این فقره امری است طبیعی و چندان اخیاری نیست . مشق کردن تا يك اندازه مفید است اما صوتی را که بکلی با مساعدت است نمیتوان بتدایر مساعد نمود و ما اینجا فقط باموری میپردازیم که در اختیار سخنسرا باشد .

و نیز باید متوجه بود که در نزد ما ایرانیها چون سخنوری برای جمعیت چندان مورد نداشته است بآداب و لوازم آن آشناییستیم از جمله اینکه اهمیت حرکات و اشارات و سر و دست و چشم و ابرو را در سخنسرایی نمیدانیم و اگر گاهگاه برای ماسخن سرایی پیش بیاید همچنانکه ایساده یا نشسته ایم غالباً بیحرکت سخن میگوئیم و اشاراتی نمیکنیم یا حرکات بیفایده بخود میدهیم و از تأثیر بزرگی که حرکات و اشارات در سخنوری دارد باز میمانیم و حال آنکه ملل دیگر که سخنوری میان ایشان رواج داشته و از اینکار نتایج بزرگ گرفته اند چه در قدیم و چه در عصر حاضر این نکات را بخوبی متوجه بوده و هستند و هر کس در اوقاتی که مشق سخنوری میکند دقایق راجع بچگونگی لحن و صوت و حرکات اعصابی بدن را میآموزد و مطالعه میکند و در خود بموقع تجربه و آزمایش

میگذارد تا آنجا که آئینه در برابر گذاشته حرکات خویش را معاینه میبیند و معایش را اصلاح میکند یادراین خصوص از استادان فن و دوستان خاص یاری میجوید و ما هم هر وقت برآستی بخواهیم سخنوری بیاموزیم باید چنین کنیم . جز اینکه سخن و آهنگ و حرکات و اشارات هر قومی با اقوام دیگر تفاوت دارد. حرکتی که در میان اروپائیان علامت انکار است در میان ما نشانه تعجب یا آزردهگی است و همچنین است حرکات دیگر و بسا حرکات است که در میان يك قوم بقاعده است و در میان قوم دیگر رکیک است و دلالت بر امور قبیح میکند و این نکته را باید در نظر داشت و در این فصل ما جز اینکه کلیات مطالب را خاطر نشان کنیم کاری نمیتوانیم کرد و کسانی که میخواهند جداً سخنور شوند باید زحماتی را که دیگران کشیده اند و میکشند بر خود هموار سازند .

آهنگ و آواز سخن را باید چنان سرایند که اولامعنی آن بخوبی دریافته شود ثانیاً در نفس شنونده تأثیر کند شرط اول برای حصول این مقصود ایست که بلندی و پستی صوت سخنرا مناسب مقام باشد و کسی که برای جمعیت سخن میگوید باید بکوشد تا صوتش بگوش همه شنوندگان برسد که باسانی بشوند و گرنه زود ملول میشوند . اما برای این منظور بصورت زحمت و تکلف نباید داد . فریاد نباید کرد سینه و گلوئی گوینده و گوش شنونده نباید خسته شود و آزار بیند باید میران فو و صوت را حنان گرفت که گوینده بر سخن مسلط باشد. البته مقنصای جمعیت کم و زیاد و فصای کوچک و بزرگ هم در فو و صوت مختلف است و باید رعایت نمود عموماً در آمد سخن را باید با آوازی اندک آهسته آغاز کرد و بتدریجاً آهنگ را بالا برد و البته آنجا که موقع

شور انگیزی است باید آواز باندازه لزوم رسا و پر حرارت باشد اما نه بحد افراط . در هر حال سخنرا باید اختیار را از دست ندهد و بمقتضای حال نگاه کند

دیگر از اموری که برای مفهوم بودن سخن باید در نظر داشت تلفظ صحیح است . سخن سرائی که لهجه ولایتی یا تلفظ عامیانه داشته باشد سخنش پسندیده نمیشود و تأثیری که باید نمیکند

دیگر اینکه سخن را نباید خائید و شمرده باید گفت هر حرف و هر حرکتی را بدرستی و در مدتی که مناسب آنست باید ادا کرد و از عیبی که بعضی اشخاص و اهل بعضی از ولایات دارند که بعضی از حروف یا حرکات را ساقط یا سرعت ادا میکنند باید دوری جست ولیکن ادای سخن یکسره کتابی هم نباید بشود که بتصنع و تکلف نزدیک بنماید . باید طبیعی سخن گفت و در اینجهام ذوق سلیم حاکم است .

تندی و آرامی سخنسرائی نیز کمال اهمیت را دارد . نه چندان آرام و با تأبی باید گفت که حوصله شنوندگان سر رود و سخن خنک و بی مزه شود و نه چنان تند باید رفت که شنوندگان مجال بیابند در سخن تأمل نمایند و بنکاب و دقایق آن برخوردند

سخنسرائی سرراست و پیوسنه پسندیده نیست و تأثیر خوش نمیکند بلکه درست مفهوم نمیشود باید در جاهای مناسب ایستاد و بموقع نفس کشید و وقفه داد چنانکه جمله ها هم از میان پاره نشود هم بقاعده از یکدیگر جدا باشد . در بعضی موارد مخصوصاً باید در گفتار اندکی ایستاد تا مطلبی که گفته شده درست محل توجه شود و شنوندگان بدان برخوردند گاهی هم وقفه برای جاب توجه بمطلبی است که بعد گفته خواهد شد

ولیکن در این کار افراط نباید کرد مایه ملالت میشود . تندى و كندى سخن
گوئى هم يك نواخت نباید باشد . بعضى اوقات مقتضى آنست كه در سخن
سراغى سرعت كنند و گاهى مناسب است كه آرام بروند .

كلمات و عبارات را هم يك نواخت نباید گفت در هر كلمه بعضى
حرركات و در هر جمله بعضى كلمات تكيه و قوت مخصوص باید صوت داد
مثلا در این جمله کوتاه كه « شما نامه نوشتم » اگر قوت صورت را بكلمه
« شما » بدهید معنى تفاوت میکند تا اینکه بكلمه نامه « تكيه كنید و اگر
بكلمه « نوشتم » قوت بدهید معنى دیگر دارد .

هر مطلبى را با آهنگ و لحن مخصوص باید ادا كرد آهنگ غضب غير
ازرافت است و موقعى كه جنك و نزاع میکنید آهنگ آواز مانند موقعى
نیست كه مهربانى و تلبطف میفرمائید و همچنین آهنگ التماس و درخواست
غير از آهنگ تحكم و تشدد است و اقتضای تعجب یا نأسف با اقتضای
شادمانى و مسرت تفاوت دارد همچنین عزیت و نسلیت آهنگى دارد و
موعظه و نصیحت یا سرزنش و ملامت آهنگ دیگر گفتگوی جدی لحن خاص
میخواهد و طرافت لحنى مخصوص گاهى صوب را باید نازك كرد و وقتى
در شن باید گفت و همه این احوال مختلف را با مطالعه و توجه بسخنگوئى
استادان سخنورى باید دریافت و فاعده کلی اینست كه سخنگوئى باید
طبیعى باشد و نمایش مصاحبه داشته باشد

حرركات و اشارات بدن بكلی بیحرکت نباید باشد . اما از حركان جلف
وسبك و افراط در حركان هم باید پرهیز كرد اگر
سخنور ایستاده سخن میگوید قامت باید عموماً راست باشد ولیکن گاهى
لازم میشود كه گوینده برای جلب توجه شنوندگان بسوى ایشان خم شود

اما پر کج و راست شدن و پیچ و خم خوردن بد است . صفة سخنوری اگر جا داشته باشد گاهی چپ و راست یا پیش و پس رفتن عیب ندارد اما آرام و کم نه چندان کسه غرور و خود پسندی گوینده یا بی اعتنائی بشنوندگان از آن بر آید یا توجه شنوندگان را از سخن بسوی حرکات معطوف سازد . سر را باید بحال طبیعی نگاهداشت . اگر پر بزیر افتاده باشد سرفکندگی است ، پر عقب رفته باشد خود پسندی و بیشرمی است کج باشد افسردگی است ، پر راست و بیحرکت باشد خشک و بیمزه و بی عاطفه است حرکات دست را باید مراقب بود اگر بحد اعتدال و موافق مقتضای حال باشد بسیار پسندیده و باحسن اثر است و عکس آن نیز بسیار ناه مطلوب است . بشره و قیافه هم باید مناسب سخن باشد چشم و ابرو و لب و دهن حرکات بی قاعده نباید بکند . افسردگی و شادی و خشم و مهربانی و مانند آنها هر يك در بشره و نگاه نمایش خاص دارد چشم همواره بيك سو دوخته نباید باشد اما حرکات بی قاعده هم نباید بکند یکی از استادان سخنوری قدیم گفته است چهره آئینه روح است و چشم مترجم اوست .

کلیه متانت و وقار را نباید از دست داد . عصبانی و پریشان نباید شد خود را نباید باخت . اما آفت بزرگ سخنوری و سخنسرایي تصنع و تکلف است طبیعی باید بود اما طبیعی بودن خود بس دشوار است و منتهای هنرمندی است مقلد کسی نباید شد که بسیار کیک است . از جلوه گری بر منبر و عظیم یا خطابه باید دست برداشت اقناع شنوندگان را باید در نظر گرفت به اعجاب ایشانرا . بالاخره هر قسم از اقسام سخنوری و همچنین هر بخش از بخشهای گفتار از جهت لحن و صوت و حرکات و اشارات مقتضائی دارد که باید متوجه بود و رعایت نمود و در خانه اگر کس است همین اندازه بس است .

مقاله سوم

در اقسام سخنوری

در آغاز این کتاب گفتیم یونانیان و رومیان قدیم که سخنوری نزد ایشان رواج تمام داشت این فن را سه قسم شماره میکردند. مشاوری و مشاجری و منافری و ما بهتر دانستیم که سیاسی و قضائی و تشریفاتی یا نمایشی بگوئیم و نیز اشاره کردیم که در دوره های اخیر اقسام دیگر از سخنوری هم پیدا شده که عمده آنها سخنوری علمی و ادبی و سخنوری منبری میباشد. تاکنون در آنچه گفته ایم سخنوری را بطور عموم در نظر گرفته ایم یعنی قواعد و اصولی بدست داده ایم که در همه اقسام سخنوری بکار است اکنون مناسب آنست که بهر يك از اقسام سخنوری نیز نظر بیندازیم. نه اینکه برای هر يك دستور کامل تمام بدهیم زیرا چنین چیزی لازم نیست و شاید ممکن هم نباشد. چون در هر فن کمال سخنوری بسه بکمال خود آن فن است یعنی کسی در سخنوری سیاسی کمال مییابد که در علم سیاست کامل شود و کمال سخنوری قضائی باینست که شخص علم و کالت را بخوبی فرا گرفته باشد و همچنین است اقسام دیگر

پس در این مقاله مقصود اینست که در هر فن با اصول و کلیاتی اشاره کنیم که صاحب آن فن در مقام سخنوری باید رعایت کند و ناچار جریانی و فروع را بتحصیلاتی محول مینمائیم که هر ذیفنی از آنها ناگزیر است. چه اگر ما بخواهیم در اینجا بآنها پردازیم هم از موضوع سخنوری خارج خواهیم شد هم رشته کلام بی اندازه دراز خواهد گشت پس باید فراموش

کرد که مجرد آگاهی از دستوره‌های این کتاب خواه آنچه تا کنون گفته ایم و خواه آنچه ازین پس خواهیم گفت برای سخنور شدن کافی نیست زیرا هر کس آنگاه سخنور میشود که با داشتن قریحه و استعداد فنی را که می‌خواهد در آن سخنوری کند کاملاً بیاموزد و پس از آنکه چنین کرده باشد دستوره‌های این کتاب او را رهبری خواهد کرد تا سخنوری را از قوه بقول آورد و سخنش شنیدنی و پذیرفتنی باشد

فصل اول

سخنوری سیاسی

سخنوری سیاسی سخنوری مردان سیاست است یعنی وزرا و نمایندگان ملت و مانند ایشان در انجمنهای ملی یعنی پارلمانها و مجامعی که در آنجا احزاب سیاسی یا طبقات مختلف ملت در سیاست و مصالح کشور تبادل افکار میکنند یا در انتخاب نمایندگان خود سخن می‌سرایند و این اوقات چون زندگانی بین‌المللی نیز وسعت گرفته یعنی ملل یا دول با یکدیگر ارتباط تام یافته‌اند و عالتاً مجالسی تشکیل میشود که نمایندگان چندین ملت یا دولت با هم در امری که بهمه آنها بستگی دارد گفتگو میکنند در آن موقع هم مردان سیاسی مکلف بسخوری میشوند و سابق برین سخنوری در محضرهای محدود واقع میشد که حاضران و شنوندگان چند صد نفر بیش بودند ولیکن این اوقات بسیار اتفاق می‌افتد که يك مرد سیاسی برای عموم ملت سخن میگوید و علاوه بر اینکه چندین هزار نفر در پیش روی او حاضرند بوسیلهٔ رادیو و سپس از راه مطبوعات همهٔ ملت بلکه همهٔ ملل سخنان و این گفتارها برای آگاه کردن ملت

است از سیاست دولت و منظورهائی که دنبال میکنند یا برای تشویق و ترغیب مردم است بعضی کارها یا برای دعوت ایشان به رأی دادن در انتخابات کسی یا برپیشنهادی و جواب سئوالی که از ملت شود و قس علیهذا . گفتگو هائی که در مجامع ملی پیش میآید دو قسم است . يك قسم حقیقه مشاوره است در قوانین و مقرراتی که باید وضع شود و غالباً باین صورتست که لایحه و نوشته پیشنهاد شده و مورد شور قرار گرفته و مطلب ساده است و مفصود ایست که تبادل افکار شود و بهترین وجه از امری که در نظر است بدست بیاید بنا براین هر کس در آن باب از رد و قبول یا اصلاح و تغییر و اضافه و نقصان حرفی دارد میگوید ، بحث و ایراد مینماید ، اشکال پیش میآورد یا تأیید میکند و این جمله بصورت تحقیق و اظهار نظر است و حندان مورد سخنوری ندارد . غالب مذاکراتی که در مجلس شورای ملی ایران پیش میآید از این قسم است زیرا اساس مطالبی که آنجا مطرح میشود مطالعه شده و اختلافات کلی در میان نیست فقط جزئیاتی ممکن است محل تأمل و نظر گردد آهم نحوی که گفتیم حل میشود .

اما در بسیاری از مجامع ملی و سیاسی مذاکرات همیشه این قسم نیست مطالب غامض و اختلاف نظر میان حصار کلی و شنیدید است خاصه اینکه گاهی بمنافع و اغراض اشخاص یا جماعات برمیخورد و بحریك عواطف میشود گروهی طرفدار يك عقیده یا يك یا چند شخص میشوند و جماعی بمخالفت برمیخیزند یا اینکه مطلب در حقیقت چنان مهم و محل تأمل است که نفوس و اذهان نآسانی نمیتواند آنرا بپذیرد و در این مواقع برای سخنوری میدان باز میشود و آن هنگام است که هر مندی سخنوران نمایان میگردد و بسا میشود که سخنور بعوه نطق و سحر بیان نفوس را متقلب

میکند و گروه موافق را مخالف یا مخالف را موافق میسازد .

چون مهمترین شرایط تأثیر سخن اینست که گوینده در موضوع سخن بخوبی بصیر باشد اول چیزی که بر سخنور سیاسی واجب است آگاهی از رموز و دقائق سیاست است و هر چند سیاست مدن همه وقت فنی بوده خاص و از شعب حکمت بشمار میرفته است در ابن عصر و زمان مخصوصاً فن سیاست وسعت بسیار یافته و مرد سیاسی علاوه بر معلومات عمومی و کلی فراوان باید چندین رشته علم خاص را تحصیل کرده باشد که اهم آنها جغرافیا و تاریخ و علم ثروت ملل (اقتصاد) و قوانین اساسی و اداری کشور و علوم مالیه است . از این گذشته هر امری که مطرح میشود اگر مرد سیاسی بخواهد در آن سخنوری کند باید آن امر را بخصوص مطالعه کرده بر آن احاطه یافته باشد که « کار ملک است آنچه تدبیر و تأمل بایدش » تسلط بر موضوع سخنوری و حاضر الدهن بودن در امور سیاست برای مرد سیاسی پیش از هر سخنوری ضرورت دارد. از آنرو که سامیشود برای مرد سیاسی در حین مباحثه مورد سخنوری پیش میآید و باید ارتجالاً سخن بگوید و نمیتواند سخن را بوقت دیگر موکول کند در اینصورت اگر مسلط نباشد در میماند و معلوم میشود سخنور سیاسی باید از اوضاع گذشته و حال کشور خود مطلع باشد اسعداد و قوه خالی و مالی و بیروی مادی و معنوی او را بداند مشکلات و مواعع و مخاطرات امری را که پیشنهاد یارد میکند و همچنین وسایل و موجبات پیشرفت آنرا در نظر بگیرد از مناسبات کشور خود با ممالک دیگر و احوال آن ممالک و سیاست آنها آگاه باشد و گرنه سودوزیان و ممکن و محال و دشوار و آسان و مهم و بی اهمیت و ضروری و غیر ضروری و مطلوب و نامطلوب را چگونه تشخیص

خواهد داد و چه سخن معقولی خواهد گفت ؟

شرط دیگر تاثیر سخن اینست که شنوندگان گوینده را خیر خواه دولت و ملت و مملکت و بیغرض و امین و درستکار و دانا و عاقل و راستگو بدانند و گفتارش هم بر این صفات گواهی دهد و از روی عقیده و صمیمیت سخن بگوید . البته نمیتوان متوقع بود که مرد سیاسی هیچگاه خبط و اشتباه نکند اما باید بسخن خود معتقد باشد و قصد فریفتن مردم نداشته باشد .

شرط دیگر اینکه سخنور مردمی را که برای ایشان سخن میگوید بشناسد و طبیعت و نبض ایشانرا بدست داشته باشد و بداند در چه احوال هستند بچه چیز دل بستگی و احتیاج دارند و از چه بیمناک و گریزانند و احساسات و عواطف ایشان یکدام جانب متمایل است باصطلاح امر و زسخنور باید از احوال روحیه شنوندگان و کسانی که میخواهد بمنظور او بگرایند آگاه باشد سخنور سیاسی هنگام سخنوری تحکم و تشدد و غرور نباید بنماید اما باید از حقانیت کلام خود مطمئن بوده قلوب قلب و سپاهت و شجاعت اخلاقی داشته باشد و چون از درستی سخن خویش مطمئن باشد در مقام مصلحت اندیشی برای مملکت ضرر بلکه خطر محتمل را برای شخص خود ملاحظه نکند و حتی از فدا کردن حسن شهرت و محبوبیت خویش در جائیکه برای کشور خطر در پیس بسید دریغ نماید و بیاد داسه باشد که اگر واقعاً حق میگوید ضرری که باو برسد منحصر و موقوف است اما اگر جانب حق را نگاه ندارد و زیانی از سخن او وارد آید کلی و عمومی و دائمی است . سخنور سیاسی باید همیشه خدا و عدالت و انصاف و هرب و شرافت را پیس چشم داشته باشد و عامه را همواره براه راست رهبری کند و مصالح و آبروی ملت و دولت و خیر عالم انسانیت را بخواهد و بیاد

داشته باشد که سخن او اگر مؤثر شود مایهٔ سعادت و نجات یا شقاوت و هلاک
جمعی کثیر خواهد بود .

مرد سیاسی بیش از هر سخنور دیگر باید بی تکلف و ساده و طبیعی
سخن بگوید و در پی آرایش گفتار خود نباشد یعنی آرایش حقیقی آنرا در
درستی مطلب و مغز و معنی داشتن بداند سخنور باید کرسی نطق و خطابه
را مقامی مقدس و محترم بشمارد و از روی غرور و بی اعتنائی با آنجا قدم
نگذارد و امر سخنوری را سهل نینگارد .

سخنوری سیاسی گاهی از اوقات کشتی گیری است . ممکن است
سخنور حریف های پر زور داشته باشد بمخالفتش برخیزد میان کلامش
حرف بیاورند غوغا برپا کنند امور و گفته های غیر مترقب پیش بیاید
پس باید حاضر جواب باشد خود را نبازد خون سردی داشته باشد متانت
و وقار را از دست ندهد . از طرفیت های شخصی برای مرد سیاسی شاید
احراز ممکن نشود اما ادب و معقولیت را هیچگاه نباید فراموش کند
طرفیت سیاسی را نمایش خصومت شخصی نباید داد . در کشمکش های
سیاسی باید مفاد « با دوستان هرو با دشمنان مدارا » را بیاد داشت .
گاهی از اوقات لازم میشود که طرف مقابل تحقیر شود و زمانی او را باید
دست انداخت اما با حسن سلیقه و قسمتی که مردمان بیطرف و بیعرض
ملامت نکنند . شوخی و ظرافت هم گاهی در سخنوری سیاسی مورد پیدا
میکند اما باید پرمکرر شود و کار بمسخرگی بکشد در عین کشمکش
و مخالفت با طرف مقابل عقاید هر کس را باید محترم شمرد رویهمرفته
هر چه سخنور نسبت بدیگران مؤدب تر باشد خود محترم تر خواهد بود
اگر طرف مقابل تزویر و نفاق و سوء نیت و غرض رانی کرده باشد البته

ناچار باید آنرا نمودار کرد اما ناممکن است باید پرده دری نشود و مکر و خدعه را باید بمعقولیت و بدلالات تضمینی معلوم ساخت .

گاهی اوقات مرد سیاسی مجبور میشود برای پیشرفت منظور مشروع خود نسبت بکسی یا کسانی از شنویدگان خشم و بیزاری برانگیزد اما بطور کلی نباید غافل شد که ناممکن است بعکس باید کرد و حتی اله قدور در صلح و سلم و نزدیک کردن افکار و احساسات بیکدیگر باید کوشید

سخنور سیاسی البته مطالب لازم را باید بگوید و چیزی فروگذار نکند اما از پرگوئی و اطناب مهمل بر حذر باید بود که برای سخنور و تأثیر کلاهش سخت زیان دارد مخصوصاً در آمد سخن نماید دراز باشد

کسی که نازه در دائره سیاست وارد میشود باید در خود سمائی و هادرب بسخنوری شتاب نداشته باشد يك مدب ساکت بوده سیر و تماشا کند و سخنوری دیگران را ببیند در مقام نکته سنجی و دقائق آموزی باشد. هم نبض مردمی که با ایشان طرف یا همدم است بدست بیاورد هم رموز سیاست و سخنوری را دریابد و متوجه باشد که اگر به ناپختگی قدم در میدان سیاست و مخصوصاً سخنوری بگذارد ممکن است داغ باطله خورد و شتاندگی او را از مقصد دور سازد

فصل دوم

سخنوری قضائی

سخنوری قضائی بمعنای که در قدیم در یونان و روم داشت و اکنون در بعضی ممالک اروپا دارد در ایران موضوع نداشته است . چون در یونان و روم محاکمه در محضر جماعت کثیر از مردم عادی واقع میشد و فوانبن

هم چندان مکمل و منظم بود و بنابرین فضاة غالباً از روی سلیقه و احساسات شخصی رأی میدادند . امروز هم در اروپا مخصوصاً امور جنائی چنین است زیرا که غالباً محاکمات جنائی با هیئت منصفه صورت میگیرد و اعضای هیئت منصفه مردمان عادی هستند و پیشه و فن ایشان فضاوت نیست و در تشخیص مجرمیت و بیگانگی کاملاً آزادند و از روی ذوق و احساسات رأی میدهند از طرف دیگر مدعی و مدعی علیه غالباً کار خود را از حمله یا دفاع بوکیل واگذار میکنند و وکلا اهل فن میباشند و آداب سخنوری میآموزند و هنگام محاکمه میکوشند تا نفوه بلانغت در نفس قضاة تصرف کنند و اگر بدلیل و برهان ننند بتحریرك عواطف آنها را با خود موافق سازند .

گذشته از اینکه محاکمات جنائی بشرحی که بیان کردیم بوکلا میدان سخنوری میدهد امر دیگری هم هست که در محاکمه پای سخنوران را بمیان میآورد و آن اینست که قانون که مدار امر محاکمه است در اصول و کلیات امور تعیین تکلیف میکند و بر فروع و جزئیات احاطه ندارد پس تطبیق فضا یا بر احکام کلی و تفسیر فوائین و تشخیص اینکه هر فضیه مصداق کدام مفهوم است امر نظری میشود و چون امر نظری شد قوه اقناع و تأثیر در نفوس باز مورد پیدا میکند اگر چه فاصی اهل فن باشد . در ایران سابقاً اگر محاکمه در مجرای صحیح نبود امر بشکل دیگر صورت میگرفت و صرف در نفس حاکم وسایل دیگر داشت و اگر در مجرای صحیح واقع میشد حاکم شرع حکومت میکرد و او مقید بموازین شرعی بود و سخنوری در مزاجس چندان تأثیر نمی بخشید . اکنون که محاکمات ما قانونی شده ایچا هم سخنوری پیش میآید و ساینکه تا يك اندازه آمده

باشد ولیکن حق اینست که هنوز سخنوری قضائی در میان ما فن مهمی نشده و اگر بنا باشد و کلاهی عدلیه ما هم مانند سخنوران یونان و روم یا بعضی از و کلاهی اروپا سخنوری کنند بهتر آنست که نکنند زیرا که آنها بلافاصلی و چرب زبانی و حتی سفسطه و حيله و تدبیر متوسل میشدند و تشخیص حق و باطل را از مجرای صحیح خود دور میکردند و يك علت مهم قیام سقراط و افلاطون و ارسطو در مقابل سوفسطائیان و اهنمامی که در تدوین منطق و حدال و خطابه بکار بردند همین بود که میدیدند جریان امر محاکمه دست شیادان افتاده و عالیا بحای حق باطل بکرسی مینشیند و کلاهی عدلیه برای اینکه قضات را نسبت بموکل خود برقت و رأف بیاورند یا طرف مقابل را منفور و مورد غضب و سخت سازند تشتات داشتند و عملیات میکردند گریبان میدربندند. زن و بچه محاکمه میاوردند. نوحه سرایی میکردند عوغا راه میانداختند و کلاهی محاکمه را بقول معروف کربلا میساختند.

این اعمال البته پسندیده نیست در اروپا هم اکنون خیلی معدول شده است ولیکن در هر حال از سخنوری قضائی چاره‌ای نیست و حد معقول آن ضروری است هر گاه مطلب غامض و مهم اما حقیقت مسکوک و مورد تردید است، هر جا قانون مجمل است و ربطش با قضیه درست معلوم نیست، و قنیکه دلایل و براهین بر هر دو طرف منطبق میتواند شد یا احتمالات بسیار و متخالف است، موردی که دعوی صحیح اما صاحب دعوی منفور یا مظلوم است یا بعکس است یعنی امر بدی واقع شده اما هر تکب شخص محبوب و گرامی است یا حرف مدعی درست اما عملیاتش با پسند است و زهائی که صورت با معنی سازگار نیست یا روح قانون بالفط آن موافقت ندارد،

این قسم موارد سخنوری میدان میدهد و اینجاست که زبردستی و هنرمندی سخنور نمایان میشود .

شرط اول در سخنوری قصائی داشتن تحصیلات کامل در علم حقوق و علوم مربوط بآن از فلسفه و ادبیات و منطق و اخلاق و شرعیات و تاریخ و علم اقتصاد و علم اجتماع و روان شناسی و غیرها میباشد و هر چند امروز بنا برین است که بکسیکه تحصیل علم حقوق نکرده است اجازه و کالت بدهند باید دانست که تحصیل مدرسه هم کافی نیست . برای اینکه شخص بخوبی از عهده و کالت بر آید پس از تحصیل مدتها باید در قوانین و احکام محاکم مطالعه بعمل آورد و در خود محاکم رفت و آمد باید نمود و تجربه باید آموخت و در کارهای دنیا بصیرت باید پیدا کرد و ذوق و استعداد خاص باید داشت و آداب سخنوری را هم بالاخص باید فرا گرفت و استعداد را مشق و ورزش داد تا از قوه بفعل آید

و کیل عدلیه باید با اهمیت شغل خود آگاه باشد و بیاد داشته باشد که هر کس باین عمل میپردازد تنها نظرش بکسب معاش نباید باشد بلکه مسئولیت جان و مال مردم را بعهده میگیرد و از آن بالاتر اینکه مفدس برین امور یعنی حق و عدالت را گوی میدان خوش میسازد و عملیات او در جریان عدالت میان مردم مداخلت تام دارد چنانکه میسوان گفت لا اقل یاک نیمه از حسن جریان امور محاکم عدلیه بحسن عمل و کلاست .

همت و کیل عدلیه تنها این باید باشد که کار موکل خود را خوب انجام دهد بلکه باید نظرش بلند باشد باینکه نقایص عدلیه و قوانین مملکت بلکه معایب عادات و رسوم و افکار و بریب زندگانی مردم را در ضمن سخنوری خود نمودار سازد به تنها از قوانین و اوضاع داخله باید آگاه

باشد از قوانین و اوضاع خارجه هم تا خوب مطلع نباشد نمیتواند در امور قضائی کشور خود متصرف شود . پس و کیلی که این نکته هارا از نظر دور ندارد تا میتواند پرهیز میکند از اینکه دعوائی که حق تداود دفاعش را بر عهده بگیرد . در قبول دعاوی بهمه کس یکسان نگاه میکند و اقویا را بر ضعفا ترجیح میدهد ؛ دعاوی کوچک را بر ای خودنا قابل و حقیر نمی شمارد و طماع و حریص نیست . دعوائی را که حق داست و قبول کرد بخوبی مورد مطالعه قرار میدهد و دلایل و مدارك آنرا بدست می آورد و ضعف و قوت دعاوی موکل و طرف معابل او را میسنجد تا در جواب در نماید و حق موکل خود را بخوبی ادا کند و جزو سایل مشروع و رفنار و گفتار قانونی برای انجام وظیفه حربه دیگر بکار نمیرد .

سخنور قضائی باید سخش معمول و منطقی و قانونی و اخلاقی و حکیمانه و عدالت خواهانه و وجدانی باشد . در عین تقید بقانون عدالت حقیقی را در نظر داشته باشد یعنی بظاهر قانون تنها نباید نظر کند . روح قانون و انصاف و مروت را هم باید داشته باشد . انکاه اصلی او باید بدلائل و مدارك صحیح و حرف حسابی باشد و در هر صورت بمقتضای حال سخن بگوید . زخم زبان نداشته باشد . جلوه گیری در سخنوری را منظور خود سازد و بداند که اگر سخن در سب و بهاعده و بموقع گفت طبعاً جلوه خواهد کرد . حریك عواطف و شور انگیزی در حد معمول و مقتضی البته گاه گاه لازم میشود اما در صورتی باید باین وسیله دست برد که مطمئن باشد از عهده بر می آید و گر نه نکند و ساده بگوید بهر است که لا اقل مضحکه نمیشود ولیکن شور انگیزی در سخنوری قضائی اگر بموقع و از روی حقیقت و با مهارت بشود بسیار مؤثر و بسدیده است

که جلب رقت و دلسوزی در بارهٔ مظلوم و رغبت و محبت نسبت بشخص نیک و کردار خوب و احداث نفرت و بیزاری از قساحت و زشتی و خشم و غضب برای شقاوت و بدکاری در هر حال پسنندیده است و گذشته از اینکه پیشرفت حق و عدالت یاری میکند سخنوری قضائی را دست آویز تعلیم اخلاقی عامه و تصرف در طبیعت مردم میسازد چنانکه اگر سخنوران قضائی دارای صفات لازمه باشند جلسات محاکمات خاصیت تأثیر مجالس و عظم و خطابه را خواهد بخشید .

سخنور قضائی باید متوجه باشد که در محضر سخنوری او همه قسم مردم حضور دارند و بعلاوه سخنان او در روزنامه ها و مجلات درج و منتشر میشود و بیگانه و خویش از پس و پیش بگردانند و نیز نباید فراموش کند که حریف و مدعی در مقابل دارد و از جمله صفات سخنور قضائی حاضر جوابی است که اگر مدعی در اثناء کلام و هنگام محاکمه سخنی غیر مترقب گویند در جواب وانماید .

در دفاعی که برای سخنوری قضائی بر شمریم روی سخن را بو کلاهی عدلیه کردیم ولیکن مدعیان عمومی و بواسطه ایشان هم از این جهات در ردیف و کلا میباشند و همان آداب و شرایط را در سخنوری و ادای وظائف خود باید رعایت کنند و نیز بمناسبت یاد آوری میکنیم که در امور جنائی مجازات مجرم الهه برای خیر و صلاح هیئت اجتماعی است و از آن غفلت نباید کرد و سهل انگاری نباید نمود اما چون از مجازات غرض کیسه جوئی و انتقام نیست و در واقع سیاست است سنا میسود که در کار مجرم و گناهی که مرتکب شده کیفیاتی است که عفو و اعماض نیز سزاوار بلکه برای سیاست صلاح است پس مواردی هست که جرم محقق است اما و کیل میتواند

علل و موجبات عفو یا تخفیف مجازات را بیابد و درخواست کند و اینجانب نیز
سختوری بکار می‌آید. اما در این مورد هم مانند همه موارد دیگر حد معقول
را نباید از دست داد. ضعف نفس نباید داشت و اصرار بر وقوع نباید کرد که
سیاست سست شود چنانکه مدعی عمومی هم در تقاضای مجازات حندان
نباید پافشاری کند که عدالت بقساوت مبدل گردد.

فصل سوم

سخنوری شریفاتی یا نمایشی

سخنوری شریفاتی بخلاف اقسام دیگر میان ما بسیار رواج داشته
است مخصوصاً بنظم، چنانکه قسمتی مهم از اشعار شعرای ما از فصاید و
عبر آن در مدح و تهنیت و گاهی در تعرب و تسلیم و بعضی اوقات در
دم و هجو اشخاص سروده شده است و به سر سر و بسندگان مادر کسانهای
باریخ و دیباچه‌ها و مانند آن سخنوری شریفاتی بسیار کرده‌اند و هم
اکنون در کسورهای خارج نیز این قسم سخنوری رائج است اما سیموه
دیگر و برای نتیجه دیگر در باب سخنوری شریفاتی قسمتی که میان ما
معمول بود نمیخواهیم وارد شویم زیرا که در واقع مربوط به سون شعر و از
موضوع گفتگوی این کتاب بیرون است. همیشه در اساره می‌کنیم که فصدده
و اقسام دیگری که شعرای ما برای سخنوری شریفاتی بکار می‌بردند البته
فن زیبایی است و دریع است که مبروک شود و بعضی از آن در آن معوله
که از سخنسرایان باقی مانده شاهکارهای جاودانی است ولیکن امروز
اقتضای زمان بکلی تفاوت کرده و بنا بر این در آن فن باید اصرار بر عمل آید
که با فکر و ذوق و سلیقه کموبی موافق شود چنانکه در کسورها و میان